

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی

کتاب دینامیسم آفرینش

سیر خداشناسی در عالم

خدا در عالم

در فصلی از این کتاب راجع به عقاید غلطی که درباره خدا پیدا شده سخن به میان آمد و دانسته شد که در سیر تاریخ بشریت پیوسته افرادی از انسان که در بین آنها بزرگان و فلاسفه نیز بوده اند محل و مکان حتی جسمیت برای خدا قائل شده و مبدائی پنداشته اند که از آن مبداء عالم وجود، خلق و اداره می شود.

مبداء یعنی چه

عالیترین نسبتی که به پروردگار داده اند لفظ مبداء است و در عین حال که مراد از این لفظ نه جسم باشد و نه مکان و نه زمان ولی چون لفظ مبداء به معنی شروع و ابتداست ناچار بلاشک قائلین به آن، برای عالم ابتدا قائل شده و در عمل خدائی را دارای مراحل ابتدا و انتها دانسته و عمر عالم را به درجاتی تقسیم کرده اند که مبداء آن آفرینش پروردگار است. وقتی لفظ مبداء در کار آمد طبعاً مفهوم آن نیز به فکر میرسد. مبداء جز این نیست که مرکزی است که کاری را در موقع معینی شروع کرده، کاری که سابقاً نبوده آغاز نموده است. مسلم است چیزی که آغاز داشته باشد، انجام و پایان هم خواهد داشت. یا اینکه مبداء به معنی نقطه شروع چیزی است که مثلاً فلان خط فرضی و قرار دادی از فلان نقطه قراردادی آغاز می گردد و آن نقطه، مبداء آن خط است. پس پروردگار را هم اگر به این معنی بگیریم نقطه مبداء موجودات می شود (که برخی آن را نقطه اولی گفته اند).

یا اینکه مبداء را به زمان تعبیر کرده بگوئیم زمان شروع امری است که قبل از آن نبوده و در لحظه معینی وقوع یافته است. تمام این فرضیات طبق دلایل مثبتی که قبلاً گفته شد و ثابت گردید، معهداً در زیر توضیح بیشتر داده می شود باطل است زیرا عالم را ابتدا و انتهائی نیست و مکان و زمانی برای آن تصور نمی توان کرد.

اول خلقت

اینک برای روشن شدن ذهن آقایان و موشکافی و حل مسئله بطرز راقع بین تر مطلب را بتفصیل بیشتر بیان میکنم: از آن آقایان عزیزی که این ایراد را کرده اند باید پرسید: این اولی که شما میگوئید آغاز و شروع آفرینش بود. آیا خدا قبل از آن هم بوده است یا خیر؟

اگر جواب میدهند؟ بلی، البته بوده است زیرا خدا ازلی است.

می پرسیم: آیا خدائی که قبلاً بوده آیا قبلاً قادر و توانا بوده یا نبوده؟

اگر پاسخ میدهند: بلی، قادر و توانا بوده است.

می گوئیم: لازمه قدرت و توانائی این است که خلق بکند. اصولاً تراوش قدرت و توانائی خلق کردن است. لفظ خالق که نام می گذارند یعنی چه؟ یعنی خلق کنند. پس خلق کردن بستگی به وجود او دارد.

اما اگر ابتدا برای خدا قائل شوند و بگویند نبوده و بعد هست شده امری است علیحده. معلوم می شود که زمانی بوده که (نعوذ بالله) خدا در عالم نبوده. اگر بگوئیم نبود و بعد شد. معلوم می شود، خالق دیگری او را درست کرده و آن خالق را هم خالق دیگر و همین طور ادامه دارد.

پس می گوئیم خالق بیهمتا است و دو نیست و خالق هم همیشه بوده و خالق خلق کننده بوده، نه اینکه بعد خالق شده. در این صورت مخلوق می شود نه خالق چون باید صفت خالق بودن را از دیگری کسب کند.

هرگاه قبول کردیم که خالق بی همتاست و دو نیست و همیشه بوده، پس همیشه هم خالق بوده چون وظیفه او همیشه خلق کردن است.

عالم هم که مخلوق اوست همیشه بوده است. همان لحظه که او بوده عالم را هم خلق کرده. البته لحظه هم نمی توانیم بگوئیم چون لحظه هم درکار نیست و امر او از او جدا نیست. او بوده و امر او هم در آفرینش بوده است.

اگر بگویند عالم که مخلوق اوست محدود است مانند این است که بگویند خدا بیشتر از این نمی توانسته درست کند. تا این حدود توانائی داشته. پس قدرت کامل در حق او نمی توانیم قائل شویم. چرا می گوئیم قدرت کامله الهی، باید بگوئیم (استغفرالله) قدرت محدوده و ناقصه. بگوئیم خداوند در این حدود قدرت دارد. برای عالم لایتناهی هم حدود و ثغور قائل گردیم. و اگر معتقد شویم که قدرت کامله است و حدود و ثغور ندارد و تا هرکجا که بشر فکر کند قدرت دارد و محدودیتی برای قدرت او نیست در این صورت عالم هم که آفرینش اوست، بدون حدود و ثغور خواهد بود و حق این است.

باز روی خود را به سوی آن کسان که برای خلقت ابتدا فائلند، نموده و می پرسیم: آیا خداوند قبل از آغاز خلقت بیکار بوده یا مشغول کار؟ اگر پاسخ دهند مشغول کار بوده گوئیم مشغول چه کار بوده؟ مگر کاری جز آفرینش دارد؟ یا در عالم لایتناهی جز این کار هست؟ و اگر گویند نمی دانم. گوئیم، بخوانید تا بدانید و اگر می گویند، میدانم. می گوئیم، پس بگوئید معطلی ندارد. اما هرگاه بگوئیم بیکار بوده معلوم می شود (نستجیر بالله) به خدای بیکاره بیچاره ای معتقد هستند، خدائی که دست روی دست نشسته و نمی دانسته چه بکند و به چه کاری پردازد، از شدت بیکاری و کسالت و تنبلی به جان آمده یک مرتبه تصمیم گرفت که خلقت را آغاز نماید.

یا این که در اثر بیکاری و از شدت خستگی و فشار کسالت شدید، در فکر انتحار افتاده لیکن دیده که انتحار عمل ناصوابی است پس آنگاه کم کم فکر کرده که راهی برای رفع بیکاری بیندیشد و دستها را بالا زده و شروع به آفرینش نموده است. و اشهدوا انی بری ممتشرون، گواه باشید که از آنچه شرک می ورزید بیزارم (سوره هود آیه ۵۴) وای از این نادانی، العیاذ بالله. حال از شما می پرسیم چنین خدای موهومی آیا قابل پرستش است؟

هرگاه بگوئید مثلاً در چند میلیون سال پیش تصمیم به خلقت زمین و آسمان گرفت. می گوئیم، اولاً تمام آفرینش خدائی را در عالمهای بی پایان، منحصر به زمین ناچیز و آسمان اطراف آن کردن، خلاف عقل و دانش است و ثانیاً می دانید تکلیف این خدا قبل از آن چند میلیون سال چه بوده؟

این خدائی که خلقت را از چند میلیون سال قبل آغاز کرده و می گوئید خود او قبل از خلقت وجود داشت. می پرسیم چند سال از خلقت بوده است؟ اگر می گویند همیشه بوده. می پرسیم، این مدت همیشه که بوده و هنوز به خلقت شروع نکرده بود، مشغول به چه کاری بوده است؟

شاید این طور پندارند که طفل بوده و قبل از بلوغ نمی توانسته کاری کند و چون صغیر بوده نمی توانسته خلق کند. بعداً کم کم بزرگ شده، کبیر گردیده، به حد بلوغ رسیده و به او اجازه داده شده که پس از بلوغ خلقت را آغاز نماید. استغفرالله ربی و اتوب الیه. البته از خواندن اینها بر خود می لرزی و نمی توانی این مطالب غلط را فرض کنی ولی فکر کن که وقتی برای خلقت آغاز تصور شود آیا نتیجه جز این است که من می گوئیم؟

لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد (نه زائید و نه زاده شد و نه او را شریکی هست). شاید می پندارند قدرت نداشته و قدرت را بعداً به او داده اند که از آن تاریخ شروع به خلقت کرده. گوئیم، چه کسی به او قدرت بخشیده، خدائی که دیگری قدرت به او بدهد خدای بیچاره است. خدای توانا نیست.

هرگاه بگویند خیر قدرت داشته، همیشه قدرت داشته. می پرسیم، این قدرت به چه درد میخورده؟ آیا هیچ بهره ای از وجود آن ساخته می شده؟ یا در طی عمر ابدیت قبل از خلقت طبق اعتقاد آنها همچنان عاطل و بیکار بوده؟ مگر لازمه قدرت تراوش و

انجام عمل نیست؟ اگر عمل نمی کرد، مگر ممکن است قدرت بدون عمل باشد و اگر عمل می کرد، عمل او چه بود؟ کارش چه بود؟ آیا کاری جز خلق کردن داشته؟ پس بدان که قبل از آن آغاز که به غلط می پندارند باز هم خلقت بوده است. خوب فکر کنید: اگر خلقت آغاز داشته باشد، دلیل بر این است که قبل از آن قادر و به فکر خلقت نبوده اگر بفکر بود دلیلی نیست که زودتر از آن خلق نکند یعنی اگر زودتر بفکر خلقت میافتاد همان زودتر میکرد.

هرگاه بگویند فکر خلقت بعداً پیدا شده می گویم پیدایش و به وجود آمدن فکر دلیل عجز و ناتوانی و نقص است. زیرا خدائی که عین علم، عین قدرت و عین توانائی، عین فکر و عین خرد است نمی توان قبول کرد که بعداً فکر در او ایجاد شده و این بشر ناقص است که با مرتب کردن عوامل و اسباب و عللی که از وجود او مستقل و جداست، فکرهای جدید می کند ولی خدا چنین نیست.

وای از این گمراهی، فسبحان الله رب العرش عما یصفون، پس بدانید که پادشاه ملک وجود یعنی خدای یکتا، از او صاف و اوهام مشرکان جاهل پاک و نزه است. (سوره انبیاء آیه ۲۲).

پس این سخن بسیار سبک و کودکانه بوده معقول نیست. بدان قبل از آغاز خلقت بی کار و بی فکر باشد. و اما اگر عقیده آنان این باشد که مثلاً قبل از یک میلیون سال آغاز این خلقت، آفرینش دیگری هم داشته می گویم. قبول، فرض کنیم آفرینش دیگری هم قبلاً داشته. پیش از آن، چه بوده؟ آیا قبل از آن بیکار و بی قدرت بوده؟ اگر می گویند باز هم مشغول آفرینش بوده پس قائل شده اند که رشته آفرینش پایان نداشته و در زمانی که آغاز برای آن نبوده همیشه دستگاه عالم برقرار بوده است و خواهد بود. و چون آفرینش بی پایان بوده است، عالم لایتناهی هم بی پایان است و اول و آخری ندارد و ما هم همین را می گوئیم.

خلاصه بگویم:

دلیل بی انتها بودن عالم این است که عالم از قدرت و اراده یزدان مقتدر دانا و توانا به وجود آمده. اگر بگویم یزدان دارای قدرت و اراده محدودی است، می توان گفت که عالم هم محدود و دارای حدود و ثغور است. اما اگر بگوئیم اراده و قدرت یزدان مقتدر توانا نامحدود است، عالم هم نامحدود می شود.

پس ای گروه خداپرستان، شما می گوئید خداوند قادر متعال دارای قدرت بالغه و کامله است. آیا معنی قدرت کامله و بالغه آن است که محدود باشد یا نامحدود، کدام صحیح است؟ قضاوت کنید. اگر بگوئید اراده و قدرت یزدان مقتدر محدود است، عالم هم محدود است. ولی چه کسی را یارای چنین ادعائی است. یزدان همه ار بره راست هدایت فرماید.

جوابهای دیگری نسبت بایرادات درباره محدود بودن عالم

از آن جا که برخی اعتراضات درباره محدود بودن عالم و آغاز داشتن خلقت (که پس از انتشار کتاب مکانیسم آفرینش) رسیده احتیاج به آن داشت که بیشتر مورد بحث و گفتگو و رفع شبهه قرار گیرد. ذیلاً جوابهایی برای تکمیل و روشن شدن حقیقت به نظر خوانندگان گرامی می رساند. تقریباً همه این پرسشها در این مطلب خلاصه می شود که برای خلقت آغازی هست و خداوند متعال عالم را در یک زمان معین و مقرر آفرید که آن ابتدای آفرینش است.

اینک خلاصه جوابها:

۱ - اگر شما مبنای عالم را اراده الهی می دانید می گوئید قبل از آن چه بوده؟ آیا نیست بوده؟ کلمه نیست که چیزی نیست. اصلاً قابل تفکر و صحبت و بحث نیست و وجود خارجی ندارد.

خودتان میگوئید « نیست » اسمش با خودش است. هیچ عقل سلیمی برای نیستی هستی قائل نیست. اما اگر گفتید که اراده و قدرت خداوند متعال مبنای آن بوده. پس چیزی بوده است و مسبوق به سابقه است.

همین اراده و قدرت مایه و خمیره آن بوده و چنان که می دانید هیچ چیز بدون مایه و خمیره نتواند بود. اگر شما فرضاً مبنای عالم را اراده الهی بدانید پس آن را مسبوق به سابقه ای کرده اید و این سابقه را نیز نمی توانید محدود سازید. پس لایتناهی و بدون حدود شد. چنان که در شرح فوق ملاحظه می شود، بر فرض که نظر معتقدین به ابتدا داشتن خلقت را هم قبول کنیم، ناچاریم اراده الهی را در آن ذیمدخل بدانیم و چون اراده و قدرت الهی مسبوق به سابقه است باز هم از جانب دیگر بی ابتدائی عالم به اثبات می رسد چنان که در جهت مقابل نیز به طرف بی انتها می رود.

۲ - قضیه منطقی: (العالم متغیر - کل متغیر حادث فالعالم حادث) که منسوب به عالم شهیر و فیلسوف بزرگوار اسلامی ملاصدرا است. صغری و کبری آن در جای خود صحیح است ولی نتیجه ناصحیح از آن گرفته شده. مراد از متغیر حول و تحویلهائی است که در عالم اتفاق می افتد و این مطلب را منکرکی نیست. قضیه ناظر به این است که عالم دستخوش حول و تحویل است (العالم متغیر) و هر چیزی که دستخوش حول و تحویل باشد، حادث است.

یعنی تازه اتفاق افتاده است اما این را نباید از نظر دور داشت که هر تغییر و حول و تحویلی مسبوق به سابقه ای است، صورتی داشته و به صورت دیگر در آمده. از هیچ شروع نشده تا چیزی بشود زیرا عقل سلیم آن را نمی پذیرد. صورتی داشته و به صورت دیگر در آمده.

شما هرچه سابقه این تغییرات را عقب ببرید و باز هم عقب تر آن را جستجو کنید و باز رو به طرف سابقه سیر کنید خواهید دید که هر تغییری مسبوق به یک تغییر دیگر بوده است. لذا صغرای قضیه درست است که عالم متغیر یعنی دستخوش حول و تحویل است و کبری قضیه هم درست است که هر حول و تحویلی، حادث است. اما نتیجه درست نیست زیرا در اخذ نتیجه مجموع تغییرات را که نامحدود است در نظر نگرفته است. بایستی نتیجه این طور گرفته شود که چون دامنه این تغییرات لایتناهی و قدیم و بی انتها است، عالم هم بی انتها است. مقصود از بیان مطلب ردیف کردن و مسجع نمودن الفاظ نیست. فکر کنید تصدیق خواهید نمود.

آفرینش و تحولات در قرآن مجید و کتب مذهبی

و اما این که قرآن مجید، کتاب آسمانی مسلمین و سایر کتابهای دیگر ادیان به شرحی که بعداً نمونه های آنها ذکر خواهد شد، آفرینش زمین و آسمان را در مدت دو روز یا شش روز و یا ایام و اوقاتی معین، ذکر کرده مقصود، حول و تحویل و تغییر شکل همین کره زمین و آسمانهای اطراف آن و قسمتی از مخلوقات است که بشر با آن تماس دارد و این حول و تحویل را بشر خلقت می نامد و بدیهی است که چنین تغییر شکل و تحویلی در وقتی از اوقات انجام شده همان طور که نطفه یک بشر در وقتی از اوقات بسته می شود. و اما خلقت یزدانی (خلقت به معنی اعم) آغاز و انجام ندارد و همیشه بوده و خواهد بود.

مسلم است که گفتار ما هیچگاه از مفهوم و حقیقت قرآن کریم و سایر کتب آسمانی خارج نبوده و برخلاف حقیقت سخنی نخواهیم گفت. هرچه میگوئیم درست و صحیح است و خدا را برای این روشنی که بهما عطا فرموده سپاسگزاریم.

قبل از ذکر دلایل قرآنی به طور کلی می گوئیم اینکه قرآن مجید خداوند متعال را اول و آخر میخواند (هوالاول و الاخر و الظاهر و الباطن) خود دلیل بر این است که اول و آخر قرآن اصطلاحی است، نه حقیقی. تردیدی نیست که قرآن مجید و دین مقدس اسلام برای خداوند اول قائل نیست و آخری هم معین نمی کند زیرا در عالم خداوندی، اول و آخر مفهوم ندارد.

همین امر دلیل بر آن است که اگر اول و آخر ولو در لسان شرع نسبت به خداوند و قدرت و اراده الهی که از آن عالم به وجود آمده و خود عالم که محصول اراده الهی است گفته شود نسبی و اصطلاحی است نه حقیقی.

عالم را اگر محصول علم خدا بدانید نباید فراموش کنید که حاصل و محصول و علت و معلول به یکدیگر مربوطند و از هم جدائی ندارند، چون علم خدا از ذات خدا منفک نیست (صفات ثبوتیه) لذا عالم نیز مطابق با صفات الهی نامحدود می باشد.

اینک به منظور آشکار شدن مطلب ابتدا دلایلی چند از قرآن مجید و سپس از سایر کتب آسمانی نقل می شود.

دلایل قرآنی

با توجه و تدبر در قرآن مجید نکات زیر را که تأیید کننده مطالب پیش گفته و پشتیبان نظرات کتابهای مکانیسم آفرینش و دینامیسم آفرینش راجع به عالم لایتناهی است در می یابیم:

۱ - توضیح - پس از ذکر آیات قرآنی و تفسیر آنها آیاتی از تورات، انجیل و صحف انبیاء بنی اسرائیل و سایر کتابهای مذهبی نقل خواهیم نمود و چون مضامین آنها از لحاظ تعیین مدت تا حدودی مطابق با آیات قرآنی است لذا شرح و تفسیری که درباره آیات قرآنی نوشته شده شامل آنها نیز می گردد و از این رو فقط به ذکر آن آیات اکتفا خواهد شد. مراد از آیاتی که برای خلقت زمین و آسمان مدت معین می کند و به تفاوت دو روز و شش روز می فرماید همانا خلقت منظومه شمسی یعنی زمین و آفتاب و سیارگان اطراف آفتاب می باشد. که اینها جزء بسیار ناچیزی از عالم لایتناهی بلکه فردی از میلیاردها ستاره کهکشانی می باشند. این تحولات به خواست و نیروی یزدانی همیشه در مواد دائمی و لایزال و فنا ناپذیر عالم هستی انجام می شود. این مطلب از آیات دیگری که بعداً بیان می شود کاملاً ثابت می گردد و آیه زیر نیز دلیل بارزی است: (ترجمه هائی که ذکر شده از دانشمند محترم آقای الهی قمشه ای است).

الله الذی رفع السموات بغير عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کل یجری لاجل مسمى یدبر الامر هو الذی مد الارض و جعل فیها رواسی و انهاراً الخ (سوره رعد آیات ۲ و ۳) خداست آن ذات پاکی که آسمانها را چنانکه می نگرید بی ستون برافراشت آنگاه به قدرت، عرش را در خلقت بیاراست و خورشید و ماه را مسخر اراده خود ساخت که هر کدام در وقت خاص (مدار معین) به گردش آیند. امر عالم را با نظامی محکم منظم ساخت. و اوست خدائیکه بساط زمین را بگسترده و در آن کوهها برافراشت و نهرها جاری ساخت الخ. با تدبر در این آیات به خوبی معلوم می شود که:

الف) عرشی قبلاً بوده است که می فرماید خداوند به آن پرداخت.

ب) پس از پرداختن و آراستن عرش آفتاب و ماه را تسخیر کرد و ساخت یعنی ماده ابدی را به این صورت در آورد و سپس زمین را وسعت بخشید و در آن تشکیلات برقرار فرمود.

ج) بطور واضح بیان می فرماید که آفتاب و ماه هر کدام برای مدت معین در گردش و زندگی است. یعنی این صورت و تحول از (ماده لایزال) برای مدت معلومی است نه برای ابد. میفرماید: خداوند امر را تدبیر می کند یعنی تحولات این ماده در دست اوست و به هر ترتیب بخواهد امر خود را مجری می سازد.

۲ - درباره کن فیکون در کتاب مکانیسم آفرینش و این کتاب به اشاره مطالبی بیان گردید و اینک دلایلی از قرآن مجید ذکر می شود. مقصود این است که ثابت کنیم « کن فیکون » (بشو پس شد) برخلاف آنچه تصور می کنند مرادش به وجود آوردن عالم از نیستی به هستی نیست زیرا اصلاً نیستی وجود ندارد و آنچه همیشه بوده و هست و خواهد بود. هستی است لاغیر. مقصود از کن فیکون تغییر شکل و تحول ماده موجود است که به امر و مشیت الهی هر وقت خدا بخواهد به هر صورت که بخواهد ماده مزبور را در می آورد نه اینکه از هیچ آن را هست کرده باشد. این که به آن خطاب می کند دلیل بر این است که سابقه ای و چیزی بوده که به او امر شده، بشو پس شد. هیچ، که مورد خطاب نمی تواند قرار گیرد. در آیات ذیل تفکر و تدبر کنید:

هو الذی خلق السموات و الارض بالحق و یوم یقول له کن فیکون. قوله الحق و له الملك (انعام ۷۲ و ۷۳) اوست خدائی که آسمانها و زمین را بحق آفرید و روزی که گوید موجود باش، بی درنگ موجود خواهد شد. سخن او حق است و پادشاهی او راست.

با کمال روشنی مطالب زیر را از آیات بالا میفهمیم:

الف - خداوند آسمانها و زمین را به حق آفرید و گفتار او راست و ملک عالم لایتناهی از آن اوست. مراد از ذکر خلقت در این جا گوشزد کردن این صفات الهی است و مسلم است که عالم لایتناهی را یزدان خلق فرموده و از خود و امر او و جزء او است و همان طور که خودش آغاز ندارد، خلقتش نیز که از صفات او و جزء و جا نشدنی است، مثل خود او بدون آغاز است. ب - پس از این که خلقت آسمانها و زمین را بیان فرمود، میگوید روزی که بگوید به این خلقت بشو، پس می شود. خلقتی که موجود است و موجودیت آن قبلاً بیان شده چه بشود؟ مقصود واقعی این است که تحولات گوناگون و اشکال مختلفی را که برای عالم لازم است و لاینقطع در عالم در جریان است، بپذیرد نه این که از نیستی هست شود.

برخلاف نظر آنها که میگویند مراد از کن فیکون، آوردن از نیستی به هستی است. خوب دقت کنید: خلقت موجود را که وجود آن را قبلاً بیان می کند. میگوید بشو، پس می شود. یعنی تحولات گوناگون بپذیرد. به چه دلیل کن فیکون را از نیستی به هستی آمدن، می دانند؟

آیه دیگر: هو الذی یحیی ویمیت فاذا قضی امرأ فانما یقول له کن فیکون (مؤمن ۷۰) اوست خدائی که (خلایق را) زنده می کند و می میراند و چون به خلقت چیزی حکم نافذ و مشیت کاملش تعلق گیرد. به محض اینکه گوید موجود باش بی درنگ موجود می شود.

این آیه به طور روشن نشان می دهد که کن فیکون، تحولات ماده ابدی است. چرا که اولاً می فرماید: خدا کسی است که زنده می کند و می میراند، و به این طریق در ابتدای آیه، تحولات زندگی و مرگ را که خداوند دائماً در ماده موجود عالم می دهد و ما بالعیان به چشم می بینیم و زنده شدن و مردن خاک و گیاه و حیوان و انسان را مشاهده می کنیم، بیان می دارد.

در دنبال آن مسئله کن فیکون یعنی تحولات ماده را که در ردیف همان زنده کردن و میراندن است، گوشزد می فرماید. ثانیاً - اینکه فرموده فاذا قضی امرأ یعنی (پس وقتی امری را مقرر می دارد، می گوید، بشو، پس شد) به خوبی می رساند که در عالم موجود و هستی موجود وقتی امری را مقرر داشت، می گوید، بشو، پس می شود نه اینکه در عالمی که اصلاً نباشد. چطور می شود هیچ نباشد و امری از نیستی به هستی بیاید. نیستی یعنی چه؟ اصلاً به چه چیز می گوید بشو؟

باز آیه دیگر: بدیع السموات و الارض اذا قضی امرأ فانما یقول له کن فیکون (بقره - ۱۱۶) او آفریننده آسمانها و زمین است و چون اراده آفرینش چیزی کند به محض آن که گوید، موجود باشد، فوراً موجود می شود. (لفظ یا امر: « به او می گوید شو» او چیست و به چه چیزی خطاب می شود؟ آیا به هیچ می گوید؟ - پس چیزی وجود داشته که به او خطاب می کند.

در این جا توجه خوانندگان را به این نکته معطوف می دارد که آنچه آسمانها و زمین ها، بشر می تواند ببیند و بفهمد یا بیان دارد، همگی تحولات و حالات و حوادث ماده ابدی و همیشگی است که خداوند آفریننده و بدیع و پدیدآورنده این قبیل تحولات ماده خواهد بود.

مراد از ابدیت خلقت، همان ماده ابدی است که همه چیز از تحولات آن به وجود می آید. این است که قرآن خداوند را پدید آورنده آسمانها و زمین یعنی صورتها و اشکال و تحولات فرموده است.

۳ - مطلب دیگری که ممکن است فکر آقایان را به اشتباه اندازد ترکیبات کلمه (بداء) است که به معنی شروع و ابتدا است و در بعضی از آیات قرآن استعمال شده و شاید بپندارند که مراد از آن این است که خلقت از نیستی به هستی آمده و آغاز گردیده. خیر، مقصود از این (بدأ) یا شروع تحولات مختلف ماده اصلی خلقت است از شکلی به شکل دیگر، نه اصل حقیقت عالم لایتناهی. اینک دلایل از قرآن:

اولم یروا کیف یدعی الله الخلق ثم یعیده ان ذلک علی الله سیر. قل سیر وافی الارض فانظروا کیف بدء الخلق ثم الیه ینشئ النشأه الاخره ان الله علی کل شیئی قدیر (سوره عنکبوت آیه ۱۸ و ۱۹) آیا مردم (بارها به چشم خود) ندیدند که خدا چگونه

ابتداء خلقی را ایجاد می کند و باز به اصل خود برمیگرداند (خلق می کند و نابود می سازد و حیات می دهد و می میراند، روز می آورد و شب میگرداند) این کار بر خدا بسیار آسان است.

منظور، با کمال وضوح و روشنی از آیه مفهوم می شود معذک برای این که خوب واضح گردد توضیح میدهم:
(الف) مقصود از پدید آوردن و آغاز کردن خلق مسلماً تحولات مختلف ماده است مثلاً خاکی به صورت گیاه و سپس جسم انسان می شود و دوباره به حالت خاکی برمی گردد. برای اینکه دلیل بیاورد و به اشخاص بفهماند می فرماید که در زمین سیر کنید و ببینید چطور خداوند خلق را شروع کرده و پس از آن، آن را به صورتهای دیگر در می آورد.
توضیحی که آیه ۱۹ نسبت به آیه ۱۸ می دهد کاملاً روشن کننده موضوع (بدأ) و آغاز است که مراد از آن نشاء ها و تحولات می باشد.

(ب) ثم یعیده، پس آن را بر می گرداند. این فعل با این زمان که مورد استعمال است نشان می دهد که آغاز و برگشت عملی دائمی است و یک امر عادی است نه این که عالم لایتناهی فرجامی داشته باشد.

برای این که مطالب بالا خوب واضح شود آیه دیگر دلیل میآورم: کما بدأکم تعودون (اعراف ۲۸) چنان که شما را در اول بیافرید بار دیگر به سوی باز آئید. این جا کلمه « بدأ » مقصودش آغاز خلقت هر انسان است و مسلم است که این خلقت ربطی به خلقت عالم لایتناهی ندارد و معنی کلمه بدأ را روشن کرده است.

و اما در آیه دیگر بیان می فرماید که آفرینش مردم (نه عالم لایتناهی) را آغاز می نماید سپس آنها را بازگشت می دهد تا پاداش بدهد کسانی را که عمل نیکو و درست انجام دادند: انه یبدؤ الخلق ثم یعیده لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط (یونس آیه ۴) او در ازل خلق را بیافرید و آنگاه به سوی خود بر می گرداند تا آنان که ایمان آورده و عمل صالح کردند به عدل و صواب جزای خیر دهد.

در این جا که بیان علت ابتدا و بازگشت خلق را می فرماید روشن ساخته که مراد از ابتدا و انتها نسبت به یک قسمت از موجودات عالم بی پایان یعنی تحولی از حالات ماده لایتناهی و ابدی است.

۴ - برای اینکه تحولات گوناگون عالم خلقت که در سخنان بالا محور استدلال ما بوده بهتر روشن شود آیاتی نقل میکنم! در آیه ۱۰ و ۱۱ سوره فصلت یا سجده می فرماید: ثم استوی الی السماء و هی دخان فقال لها و اللارض ائتیا طوعاً او کرهاً قالتا اتینا طائعتین فقضیهن سبع سموات فی یومین و اوحی فی کل سماء امرها. الخ - و آنگاه به خلقت آسمانها توجه کامل فرمود که آسمانها دودی بود او (به امرنافذ تکوینی فرمود) که ای آسمان و زمین (وای قوای عالم عهد و شهود) همه به سوی خدا و (اطاعت فرمان حق) به شوق و رغبت یا به جبر و کراهت بشتابید.

آنها عرضه داشتند با کمال شوق و میل به سوی تو می شتابیم. آنگاه نظم هفت آسمان را در دو روز استوار فرمود و در هر آسمانی به نظم امرش وحی فرمود. الخ.
از تدبر در این آیه نکات زیر روشن می گردد:

(الف) این که می فرماید پس پرداخت به آسمان در حالی که دود بود نشان می دهد که آسمانی وجود داشت که خدا به آن پرداخت تا از آن زمین و آسمان هفتگانه منظومه شمسی را بسازد. دیگر اینکه، می فرماید آسمان دود بود و مراد مواد رقیق گاز ماندی است که ماده اصلی کرات پراکنده در فضا است. پس از ساختن زمینهای منظومه شمسی وجو آنها (آسمانهاشان) به آنها گفتم: خواه ناخواه بیایید، گفتند از روی اطاعت آمدیم. مسلم است که چنین صحبتی با زبان و گوش گفته و شنیده نشده بلکه مراد این است که نظام نیکویی را که برای آن مقرر فرموده قبول کرده و با اطاعت انجام دادند.

(ج) این که می فرماید پس قرار دادیم یا مقرر داشتیم یا این طور مقدر کردیم (فقضیهن) که هفت آسمان باشد، یعنی از آن ماده اصلی دود مانند که قبلاً بیان شد هفت کره منظومه شمسی را ساختیم.

(د) این که می فرماید به هر آسمان امرش را وحی کردیم یعنی در هر کجا قواعد و مقررات آن را برقرار نمودیم.

ملاحظه می کنید که همین یک آیه بقدری واضح کننده است که اگر شبهه‌ای از لفظ خلقت نسبت به آسمان و زمین و لغات مشابه آن در فکر کسی ایجاد شود به طور قطعی آن را رد می نماید.

در سوره حجر آیه ۲۱ میفرماید: «وان من شیئی الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم، و هیچ چیز در عالم نیست جز آنکه منبع و خزینه آن نزد ما موجود است ولی ما از آن برخلق عالم به قدر معین که مصلحت و حکمت است می فرستیم. این آیه به خوبی می رساند که ماده اصلی که عالم از آن خلق می شود همه موجود است و نزد خدا هست و هر وقت بخواهد چیزی از این ماده به وجود آورد و تحولی پدید نماید به قدر لازم و معین از آن بکار می برد.

در سوره الرحمن آیه ۲۹ میفرماید: «یسئله من فی السموات و الارض کل یوم هو فی شان، هر که در آسمانها و زمین است، همه از او حوائج خود را می طلبند و هر روز بسان کار پردازد.

از این آیه روشن می شود که ماده خلقت و کار خدائی که آفرینش باشد همیشه بوده و هست و خواهد بود و خداوند هر روزی در امر و انجام یکی از تحولات ابدی و پایان ناپذیر خلقت لایزال است. بدیهی است که برای خدا اصلاً شب و روزی وجود ندارد و مقصود فهم بشر است.

در سوره روم آیه ۲۴ می فرماید: «و من آیاته ان تقوم السماء و الارض به امره الخ، از آیات یزدانی این است که آسمان و زمین به امر او برپا می باشد. آری آسمانها و زمینها و هر چیزی که در عالم هست و تمام تحولاتی که ماده لایزدال طی می کند به امر او قائم و برپای است.

(روم آیه ۲۵): «و له من فی السموات و الارض کل قانتون - و هر کس در آسمانها و زمین است همه بنده او با کمال خضوع و خشوع مطیع فرمان اوست.

سیح اسم ربک الاعلی، الذین خلق فسوی و اذی قدر فهدی (اعلی ۱ تا ۳)، برای خدای خود که برتر و بالاتر از همه موجودات است، به تسبیح و ستایش مشغول باش، آن خدائی که هر چیز را قدر و اندازه داد و به راه کمالش هدایت نمود. ۵ - درباره وجود هفت آسمان و هفت زمین که در قرآن از آن نام می برد مفسرین روشن فکر جدید از قبیل مرحوم علامه شهیر سید هبه الدین شهرستانی در کتاب الهیته و الاسلام اظهار عقیده می کنند که این کرات همان منظومه شمسی است که در آن زمان هفت ستاره آن شناخته شده بوده و مقصود از هفت آسمان جو مربوط به آنهاست. بنابراین واضح است که وقتی در قرآن صحبت از خلقت این زمینها و آسمانها می شود منظور تحول و تغییر شکل جزئی ناچیز از عالم لایتناهی است نه خود خلقت.

برخی از علمای دیگر اسلامی نظیر این بیان را که مراد از زمینها و آسمانهای هفتگانه منظومه شمسی است بیان داشته اند. چون کرات این منظومه نیز مانند بشر موجودی هستند که حول و تحویل می شوند، متولد شده و می میرند و اول و آخر نسبی دارند هیچ مانعی ندارد که آغاز و انجام نسبت به آنها جاری شود و لفظ کن فیکون و امثال آن درباره آنها بیان گردد. مقصود قرآن عالم لایتناهی نیست بلکه دنیاهائی است که بشر با آن سروکار دارد.

الله الذی خلق سبع سموات و الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیئی قدیر و ان الله قداحاط بكل شیئی علما (طلاق ۱۲) خدا آن کسی است که هفت آسمان را آفرید و مانند آن آسمانها از (هفت طبقه) زمین خلق فرمود و امر نافذ خود را در بین آسمان و زمین نازل کند تا بدانید خدا بر هر چیز توانا و به احاطه علمی بر همه امور عالم آگاه است.

توجه شما را به لفظ بینهن که حاکی از وجود چیزی در بین این کرات است جلب میکنم و همچنین « احاطه یزدانی » که در عین حال که خلقت موجود و برقرار است یزدان بر همه احاطه دارد. همان طور که امروز بر همه چیز احاطه دارد برای همیشه و ابد همین احاطه را داشته است و خواهد داشت. برای اثبات قدر احاطه یزدانی محتاج این نیستیم که برای عالم خلقت ابتدا قائل شویم. هو الذی خلق السموات و الارض فی سنه ایام ثم استوی علی العرش (حدید ۸) اوست خدائی که آسمانها و زمین را در شش روز بیآفرید آنگاه به تدبیر عرش پرداخت.

این آیه نشان می دهد که عرشی بوده که بعد از خلقت زمین و آسمان خداوند به آن پرداخته تا از آن چیزهای دیگر بسازد نه اینکه همه چیز مبدأش خلقت زمین و آسمان باشد.

الذی خلق سبع سموات طباقاً متری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل ترى من فطور. ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئاً و هو حسیر (ملک ۳ و ۴)، آن خدائی که هفت آسمان بلند را به طبقاتی منظم بیآفرید و در نظم مستحکم آفرینش، بنگر هیچ سستی و خلل در آن توانی یافت؟ باز دوباره به چشم بصیرت دقت کن تا دیده خرد زبون و خسته و حیران به سوی تو باز گردد.

مقصود آنکه در این آفرینش عظیم که طبقه طبقه یا زمین و آسمانهای بیشمار به شکل یکدیگر ساخته شده، هیچ نقص و سستی نخواهی دید و هر چند بیشتر بنگری و مشاهده کنی و دانشت افزوده و قوه دیدت به وسیله دوربینهای نجومی و امثال آن تقویت گردد باز نمی توانی در آنها سستی و نقصی پیدا کنی.

تدبر در این آیه می فهماند که مقصود گوشه‌ای از خلقت است که هفت آسمان را که شبیه آسمانهای دیگر است و با آنها تفاوتی ندارد، بیان می دارد. نه تمام عالم لایتناهی و حالا که گوشه‌ای از خلقت را بیان می فرماید، مانعی ندارد که خلقت آنها یعنی تحول و تغییر شکلشان به صورت کرات آغاز و انجامی نسبی داشته باشد.

۶ - اکنون که سخن بدینجا رسید چند آیه درباره محیط بودن یزدان نقل می کنیم تا معلوم شود که قرآن یزدانی را به ما معرفی می کند که بر عالم لایتناهی خلقت احاطه دارد نه اینکه منحصر به یک گوشه ناچیز آن مثلاً منظومه شمسی باشد. والله ما فی السموات و الارض و کان الله بکل شیئی محیط (نساء ۱۲۵) هر چه در آسمانها و زمین است، ملک خداست و او به همه چیز احاطه و آگاهی دارد.

رب السموات و الارض و ما بینهما فاعبده و اصطر لعبادته هل تعلم له سمیا (مریم ۶۶) تنها اوست آفریننده آسمانها و زمین و هر چه بین آنها است. پس باید همان خدای یکتا را پرستش کنی و البته در راه بندگی او صبر و تحمل کن. آیا دیگری را مانند او به نام خدا لایق پرستش خواهی یافت؟

در این آیه دو نکته مهم جلب توجه می کند. نخست لفظ مابینهما است که نشان می دهد در بین زمین و آسمانها چیزهایی است و این مطلب در سیزده قرن پیش که وسایلی برای فهم علم نبوده گفته شده و در قرآن چند بار تکرار گردیده و نشان می دهد که قرآن با صدای رسا ابلاغ فرموده که خلقت منحصر به این زمین و آسمانهائی که می بینیم نیست. نکته دیگر این است که می فرماید آیا برای خدائی که صاحب این عالمها است می توانی نظیر و همتائی بیابی. نزد مرد روشندل صاحب نظر به خوبی واضح است که آفریننده و صاحب تمام عالمها نمی شود، جز یزدان بی همتا باشد زیرا اصولاً در همه چیز آثار او و وجود او پیداست.

الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین (اعراف ۵۴) آگاه باشید که همه ملک آفرینش خدا راست و فرمان نافذ هم فرمان اوست مزه و بلند مرتبه است پروردگار و آفریننده عالمیان.

در این آیه دو نکته جلب توجه می کند، یکی اینکه خلق و امر را با هم ذکر فرموده و مقصود از امر در این جا به وجود آوردن و تحولات بیشمار و پی در پی دنیا است که قرین خلق است. و دیگر اینکه کلمه رب را ذکر کرده که معنی پرورش دهنده می دهد (الفاظ مربی و تربیت از همین رب گرفته شده) پرورش دهنده آسمانها و زمین کسی است که تمام تحولات عالم وجود لایتناهی و ابدی و لایزال را برقرار می دارد.

این جا به خوبی معلوم می شود که مراد از خلقت از نیستی به هستی نیست بلکه پرورش و تحول و تغییر است. لفظ رب یکی از اسامی بزرگی است که قرآن و اسلام برای یزدان معین کرده و در قرآن بسیار تکرار گردیده و فارسی آن پروردگار یعنی پرورش دهنده است. و این خود یکی از تأییدات بزرگ مطالب پیش گفته است.

الله خالق کل شیئی و له مقالید السموات و الارض، الخ (زمر ۶۳) خدا آفریننده هر چیز است و بر هر چیز نگهبان است و کلیدهای خزاین آسمانها و زمین او را است.

خلاصه، از آنچه در این فصل دلایل و مدارک از قرآن برای اثبات سخنان خود بیان کردم بر می آید که:

الف - علام لایتناهی همیشه بوده و هست و خواهد بود.

ب - نمی شود که عالم از نیستی به هستی آمده باشد زیرا نیستی معنی ندارد.

نیستی اصلاً نیست و هر چه هست هستی است که همیشه بوده است و خواهد بود.

ج - مراد از آفرینش و آغاز و غیره که در قرآن بیان شده تحولات قسمت ناچیزی از ماده لایزال عالم آفرینش است که با بشر سر و کار دارد از قبیل پیدایش منظومه شمسی و کره زمین و بشر و حیوانات و نباتات و سایر قسمت‌های آن و این نوع چیزها.

ه - عالم لایتناهی که همیشه بوده و هست از یزدان جدا نیست بلکه تحت امر و فرمان او و جزء امر او بلکه جزء اوست و نمی تواند از او جدا باشد همان طور که صفات الهی نمی تواند از یزدان جدا باشند. اگر صفات الهی از یزدان جدا باشد بنابر اعتقاد اسلامی شرک پیدا می شود و اگر مصنوعات او را که آثار صفات و قدرت اوست، بلکه تراوشی از وجود وی می باشد از او جدا بدانیم نمی توانیم قائل به وحدت قدرت و هستی در عالم شویم چه در این صورت نیز شرک به وجود می آید.

سبحانه بل له ما فی السموات و الارض کل له قانتون (بقره ۱۱) پاک و منزّه است یزدان بلکه مر او را است آنچه در آسمانها و زمین است و همه او را فرمانبردارانند.

نظری به ادیان

سوره بقره آیه ۲۶۹: بؤتی الحکمه من یشاءو من یؤت الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً و ما یذکر الا اولو الالباب - خدا فیض حکمت و دانش به هر که خواهد، عطا کند و هر که را به حکمت و دانش رساند درباره او مرحمت بسیار فرموده و این حقیقت را جز خردمندان متذکر نشوند.

حدیث متواتره اسلامی: طلب العلم فریضه علی کل مسلم (و مسلمه) - جستجوی دانش برای هر مرد و زن مسلمان واجب است.

امثال سلیمان نبی باب سوم: خوشا به حال کسی که حکمت را پیدا کند و شخصی که حضانت را تحصیل نماید جمیع نفایس به آن برابری نتواند کرد.

سفر تثنیه باب ششم: ای اسرائیل بشنو یهوه، خدای ما یهوه، واحد است. پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما.

در مرقس ۱۲ - ۲۸ الی ۳۲ و متی ۲۲: ۳۴ تا ۴۰ و لوقا ۱۰: ۲۵ تا ۲۷ درباره وحدانیت الهی و دوست داشتن او و انحصار عبادت به او سخن گفته شده است.

انجیل لوقا باب ۱۷ آیه ۲۰: در جواب ایشان گفت ملکوت خدا با مراقبت نمی آید و نخواهند گفت که در فلان جا یا فلان جا است زیرا اینک ملکوت خدا در میان شما است.

دین هندو - بها گاواد گیتا: مرد دانا که حقیقت را دریافت دانش را به شما می آموزد. من نسبت به مرد دانا عزیزم و او هم نسبت به من عزیز است. یک حالت فکری وجود دارد که در آن فهم استوار حاصل است لیکن حالت فکری کسانی که فهم استوار ندارند، شاخه شاخه و بی پایان است.

زند اوستا - دینای مانیوگی خیراد ۲۴: همه پندارهای نیک و گفتارهای نیک و کردارهای نیک توسط عقل انجام می شود و همه پندارها و گفتارها و کردارهای بد با نادانی و حماقت انجام می گردد.

هندو: گاتها اوپانیشاد - آدهیا I و الی ۲: خودی رب کوچکتر از کوچک و بزرگتر از بزرگ در قلب مخلوقات نهفته است. عاقلی که خودی را به صورت بی جسمی در میان اجسام و به صورت لایتغیر در میان متغیران و بزرگ و توانا می بیند، هرگز محزون نخواهد بود.

هندو: ریگ ودا - ماندالا ۴ سرود ۶: برخیز راست ای آگنی. تو صاحب هر اندیشه ای هستی.
کنفوسیوس: آنالکت ۱: چهره باشکوه تو ای آگنی در همسایگی خورشید میدرخشد. آنقدر درخشان است که حتی در شب هم دیده می شود. از تست که نبوغ به وجود می آید، از تست افکار عاقلانه و از تست سرودهای نیکو.
کنفوسیوس آنالکت I: اگر مردی دانشهای گذشته خود را محترم بدارد و مرتباً درصد کسب دانشهای نوین برآید او می تواند، معلم دیگران باشد. ممکن است کسانی باشند اعمالی کنند بدون این که بدانند چرا. من چنین نمی کنم. شنیدن سخن بسیار و انتخاب آنچه خوب است و پیروی از آن و دیدن زیاد و بخاطر داشتن آنها: این است راه دوم دانش.
کنفوسیوس آنالکت II: احساس، تصدیق یا تکذیب اصول دانش است.
کنفوسیوس I دانش بزرگ **The great learning**: از هر آسمان تا توده مردم همه چیز بایستی در راه پرورش شخص قرار گیرد و ریشه هر چیزی در اطراف آن مورد نظر باشد.

نظری بفلاسفه و دانشمندان

آلفرد فویه: تنها علل مادی در جهان مؤثر نیست بلکه مؤثر حقیقی، علل معنوی است و برای معنویات حد و انتهائی متصور نیست. به این لحاظ طبع جهان مایل به افزایش است.
افلاطون: انسان زبده وجود و نخبه عالم امکان است و خود او عالم صغیر می باشد.
رواقیان: خداوند قوه و قدرتی است که در عالم عمل می کند.
اسپینوزا: خداوند وجودی است یگانه، واجب، قائم به ذات و لایتغیر و جاویدان و نامحدود مطلق. موجودات دیگر، همه اعراض و قائم به وجود او هستند و او به تنهایی فاعل مختار است اما از هوس کردن بری است.
امانوئل کانت: ذهن انسان بعد از آن که از عوارض و حوادث خارجی متأثر شد آن تأثیرات را در قالب زمان و مکان (که در سرنوشت خودش نهاده شده) و در معلومات قبلی خود ریخت آن را توأم با وجدان و تجربه می کند و اینها مواردی برای فهم انسان می شود و موضوع احکام می گردد.
هگل: ما حقیقت را که جامع جمیع احوال و تعینات است به قوه انتزاع و تجرید ذهنی خود تحلیل می کنیم و از آن اصل و فروع را بیرون میآوریم.
هرمان لتسه: در فهم عالم روحیون دستگاه طبیعت را از نظر دور داشته اند و مادیون فقط قشر را دیده اند. باید بین آن دو بود. عالم هم باطن دارد هم ظاهر، هم روح، هم جسم.
هرمان لتسه: جهان مادی و علم ما بر آن تنها علم به روابط و نسبت اجزاء با یکدیگر است و فقط صورت ظاهر را به ما نشان می دهد. اگر بخواهیم به باطن پی بریم چاره نداریم که به درون خود باز گردیم.
دیوید هیوم: فلسفه را از راهش باید جست. از فرضیات باید صرف نظر کرد و به تجربه و مشاهده بنیادی محکم برای معرفت نفس پایه گذاشت.
رنه دکارت: برای فهم حقیقت آزمایش بسیار لازم است که از عهده من به تنهایی ساخته نیست.
فردریش نیچه: عشق کدام است. عشق و عاشقی کاری لغو بیهوده است و نباید مبنای ازدواج باشد. باید ازدواج بین نیرومندان صورت گیرد تا فرزندان نیرومند بار آیند.
شوینهاور: چون عشق ناشی از هستی خواهی است، پنجه اش از عقل قویتر است. در واقع عشق فریبی است که طبیعت به افراد می دهد و آنها را به هلاکت می اندازد تا نوع باقی بماند.

هانری برگسن: دین و عرفان به یکدیگر کمک میدهند و این مقدمه ورود به عرفان است و عرفان عقاید عامه مردم را صفا می بخشد و اگر این معرفت عمومیت یابد بشر بطور کلی به خدا نزدیکتر می گردد. معرفت حقیقی عرفان این است که خدا عشق است و عشق خداست.

شوپنهاور: مهار انسان در دست نفس است که موضع آن دل است. پس اصل در وجود نفس است. ادوارد فون هارتمان: اصل و حقیقت جهان قوه ای است در حال بیخودی. البته بیشعور نیست بلکه فوق این قسم ادراک و شعوری که ما می شناسیم، می باشد.

ارسطو: عالم پر است و فضا همه جا را گرفته و خلاء موجود نیست چون محال است و موجودات به یکدیگر متصلند، به یکدیگر احاطه دارند و ظروف و مظروفند و مکان سطح درونی جسم، محیط یا حد بین محیط و محاط و ظرف و مظروف است.

لایب نیتس: رأی دکارت که دنیا را ماشینی بیجان تصور کرده بود صحیح نیست بلکه دنیا واحدی جاندار است که نیرو و قوه فعلش از خودش می باشد و این دینامیسم جهان است.

امانوئل کانت: آیا وجود واجبی هست یا نیست؟ اگر بگویند هست باید یا مجموع جهان باشد یا جزء و درون آن یا بیرون جهان. نمی تواند مجموع جهان باشد چون ممکنات نمی تواند واجب بشود. از جهان بیرون هم نیست چون علت شدنش ناچار، آغاز زمانی دارد و امر زمانی بیرون از جهان نمی شود. جزء جهان هم نیست چون اگر جزئی از جهان غیر معلول باشد رشته علت و معلول مختل می شود.

ارسطو: موجودات همه رو به سوی خدا می روند مانند معشوق که عشاق را به سوی خود می خواند و محرک آنها است. پس همان طور که علت غائی است علت فاعله موجودات نیز هست.

فلوطين: وحدت وطن حقیقی همه ما است و آروزی همه بازگشت به آن وطن می باشد و سیر سوی آن با دل میسر است نه اسباب ظاهری. آنچه می جوئیم از ما دور نیست بلکه در خود ما است. وصول به حق حالتی است که در اثر (بیخودی) به انسان دست می دهد.

اسپینوزا: از احکام بدیهی و اصول متعارفه آن است که موجود یا به خود موجود است (یعنی جوهر است) یا در چیز دیگری است (یعنی حالت است) جوهر هم منحصر به ذات واجب است. پس می توانیم حکم کنیم هر چه هست در خداست و بی او هیچ چیز نمی تواند باشد و نمی تواند تعقل شود. یعنی هر چه وجود دارد حالتی است از حالات واجب الوجود.

عرفای شرق: خدا را می توان تشبیه به دریا نمود و موجودات را به امواج. آب دریا به ذات خود دارای تعیین هست ولی چون به حرکت آمد تشکیل امواج می دهد. صفات آب با این که امری جداگانه به نظر می رسد جزء خود آب است (مثل سردی و رطوبت) تعیینات یعنی امواج دریا هم از همین صفت برخوردارند.

رنه دکارت: ذرات خدا مرکب نیست اما اگر در عالم اجسام با عقول یا ذرات دیگری هست که کامل نباشد وجود آنها تابع و قائم به قدرت حق است و بدون او لحظه ای نمی توانند باقی مانند.

در آستانه های لایتناهی

عالم بزرگ موحد و منجم دانشمند کامیل فلاماریون در آخر کتاب هیئت خود (صفحه ۸۴۹ و ۸۵۰) آسترونومی پوپولر *Astronomie Populaire* یا « هیئت برای عامه » شرح ادبی زیبایی درباره بی پایان بودن عالم می نویسد که چند عبارت آن را ترجمه می کنیم:

دنباله فرض یک مسافرت به طرف عالم بی پایان می گوید..... باز هم هزار سال، یازده هزارسال و باز صد هزار سال به همین سرعت و بدون کند کردن وسیله و بدون سرگیجه همیشه به خط راست با سرعت ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه پیش رویم. فکر کنیم که به همین سرعت مدت یک میلیون سال طی طریق کرده ایم..... آیا به سرحدات دنیای مرئی رسیده ایم،

خیر. فضاهاى عظیم تاریک دیگری هست که باید عبور کرد. اما در آن جا هم ستارگان جدیدی در انتهای آسمان روشن می شود. به طرف آنها برویم. آیا به آنها میرسیم؟ باز هم چند میلیون سال، باز اکتشافات تازه، شکوه و عظمت جدید، عالم تازه، دنیاهاى تازه، زمینهاى تازه، موجودات تازه، و چیزهاى تازه. خوب آخر کجا است. هرگز افق بسته نمی شود، هرگز آسمانى نیست که جلو ما را بگیرد. همیشه فضا، همیشه خلاء. کجا هستیم؟ چه راهی طی کرده ایم؟ ما در آستانه هاى عالم لایتناهى هستیم. این همه راه که آمده ایم تازه یک قدم طی کرده ایم. هنوز در همان نقطه هستیم. همه جا مرکز است. هیچ جا محیط دایره نیست، بلى این است عالم لایتناهى که جلو ما باز شده ولى مطالعه آن هنوز شروع نگردیده. هیچ ندیده ایم، از ترس عقب می رویم و از این مسافرت بی نتیجه خسته شده می افتم. کجا بیفتیم. می توانیم مدت یک ابدیت در گردابهاى بی پایان بیفتیم بدون اینکه به قعر آن برسیم، همان طور که به قلّه آن نرسیدیم. شمال جنوب می شود، آسمان کدام است، نه مشرق است، نه مغرب، نه بالا، نه پائین، نه چپ، نه راست. از هر طرف که به عالم بنگریم از هر جهت لایتناهى است. در این بینهایت مجموع دنیای ما مثل یک جزیره در یک مجمع الجزایر بزرگ در اقیانوس بی پایان است و عمر سراسر بشریت با تمام غروری که از تاریخ دینی و سیاسى خود دارد و حتى عمر زمین ما با تمام عظمتش مطابق رؤیای یک لحظه زود گذر است.